



مامان بیر نبود

شاید پیارچه، شاید روبان چاقو،

شاید...



نویسنده: اعظم مهدوی

تصویرگر: امیر هوشنگ معین

سرشناسه: مهدوی، اعظم، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: مامان بیر نبود، شاید پیازچه، شاید روبان

چاقو، شاید ... / نویسنده اعظم مهدوی؛ ویراستار عذرا جوزدانی؛

تصویرگر امیر هوشنگ معین.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات چکه، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۹۵ص: مصور: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م

فروست: رمان کودک اتاق تجربه

شابک: ۶۸-۲-۷۲۱۶-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های فکاهی مصور

شناسه افزوده: معین، امیر هوشنگ، ۱۳۶۴ -، تصویرگر

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۳ م ۸۶۵/۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۳۷۱۱۰

تهران، خیابان بهشتی، خیابان کاووسی‌فر

کوچه نکبسا، پلاک ۳، واحد ۱

صندوق پستی: ۱۶۹۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۵۴۷۲۹۵۴۸

نمابر: ۸۸۵۴۷۲۹۹۰

مرکز پخش: ۸۶۰۳۱۳۸۶ - ۸۶۰۳۱۳۸۰

www.chekkehpub.com

info@chekkehpub.com

مامان بیر نبود

شاید پیازچه، شاید روبان چاقو، شاید...

مجموعه‌ی رمان کودک. اتاق تجربه

نویسنده: اعظم مهدوی

ویراستار: عذرا جوزدانی

تصویرگر: امیر هوشنگ معین

مدیر هنری و طراح جلد: حسین صافی

صفحه‌آرا: فائزه گرجی

مدیر تولید: ایمان شاکریان

چاپ و صحافی: گروه طراحان داتیس

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۶۸-۲-۷۲۱۶-۶۰۰-۹۷۸

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر چکه

مقدمه

وسوسه، فراموشی، رهایی؛ این سه کاری بود که باید می شد تا کارِ رمان تجربه‌ی کودک و نوجوان به انجام برسد؛ و من همین کار را کردم، فقط همین سه کار را.

پیش از هر چیز باید وسوسه‌شان می کردم، یا بهتر بگویم: وسوسه‌ی نوشتن را به جانشان می انداختم... و انداختم. در چنین مواقعی باید خودت بایستی کنار، فقط کمی دورتر؛ تا وسوسه، کار خودش را بکند. می دانم، برای بعضی از ما سخت است این کنار ایستادن و فقط تماشا کردن. دلواپس کژ و مژ رفتنشان هستیم، دلواپس افتادنشان، زخمی شدنشان، دور شدنشان و... اما چاره‌ای نیست، این واژه‌های بی نام و نشان را باید دور ریخت و کاهش داد. من با فراموشی کاهش دادم. فراموشی همه‌ی خط‌کشی‌ها، تئوری‌ها، خواننده‌ها و شنیده‌های قبلی... باید ذهنشان پاک می شد، سفیدِ سفید!

هر چه تئوری داستان بلد بودند، گفتم پرزید دور؛ هر چه داستان و رمان و سبک و مدل داستانی خوانده بودند، گفتم از ذهنشان پاک کنید؛ پاک پاک، سفید سفید... باید ذهنشان سفید سفید می شد، فراموشی مطلق. حالا وقت رهایی بود. باید خودشان را، ذهنشان را، قلمشان را، کیبوردشان را، یا هر چیز دیگرشان را رها می کردند در این سفیدی مطلق.

حالا باز موقعی بود که تو باید پرهیزگاران کناری می ایستادی و تماشا می کردی تا این بار رهایی کار خودش را بکند. کار خودش را کرد. حتم داشتم می کند. حاصلش همین شد: قصه هایی که قصه های خودشان است، شبیه خودشان، مدل خودشان، مدل «اتاق تجربه ی رمان کودک و نوجوان» خودشان. و من در این میان فقط تماشاگر بودم، گیرم تماشاگری پرهیزگار که گاهی وسوسه شان می کرد برای نوشتن، گاهی نهیشان می زد برای فراموشی و گاهی تحریکشان می کرد برای رهایی... همین؛ همین فقط؛ وسوسه، فراموشی، رهایی.

فریدون عموزاده خلیلی

دبیر مجموعه